

عرفان ایران

(مجموعه مقالات)

۴۱

گردآوری و تدوین

هیأت تحریریه

عنوان و نام پدیدآور	عرفان ایران (مجموعه مقالات شماره ۴۱) / گردآوری و تدوین
مشخصات نشر	هیأت تحریریه [انتشارات حقیقت].
مشخصات ظاهری	تهران: حقیقت، ۱۳۹۵.
شابک	۲۴۷ ص؛ مصور، جدول: ۱۴ × ۲۱ س م.
وضعیت فهرست‌نویسی	۹۷۸-۶۰۰-۵۲۳۱-۴۴-۱
یادداشت	فیبا
موضوع	کتابنامه به صورت زیرنویس.
موضوع	عرفان - ایران - مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	Mysticism - Iran - Addresses, essays, lectures
موضوع	آداب طریقت - مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	Customs of the Order - Addresses, essays, lectures *
موضوع	صوف - مقاله‌ها و خطابه‌ها
موضوع	Sufism - Addresses, essays, lectures
شناسه افزوده	انتشارات حقیقت
رده‌بندی کنگره	۳۵ - ۳۷ - ۲۸۷ BP
رده‌بندی دیویی	۸۳ / ۸۷
شماره کتابشناسی ملی	۴۲۷۶۰۲۷



انتشارات حقیقت

عرفان ایران: مجموعه مقالات (۴۱)

گردآوری و تدوین: هیأت تحریریه انتشارات حقیقت

ناشر: انتشارات حقیقت؛ تهران، خیابان گاندی، خیابان نهم، پلاک ۱۴

صندوق پستی: تهران، ۱۱۳۶۵-۳۳۵۷

تلفن: ۸۸۷۷۲۵۲۹؛ فاکس: ۸۸۷۹۱۶۵۲

تلفن مرکز پخش: ۵۵۶۳۳۱۵۱

Site: www.haqiqat.ir

Email: info@haqiqat.ir

چاپ اول: تابستان ۱۳۹۵

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

چاپ و صحافی: شرکت چاپ خواجه

قیمت: ۱۴۰۰۰ تومان

— لطفاً مقالات و مطالب خود را به نشانی ناشر
بفرستید.

— آراء و نظرهای مندرج در مقالات و مطالب

عرفان ایران ضرورتاً مورد قبول هیأت تحریریه نیست.

— عرفان ایران در ویرایش و تلخیص مطالب مجاز

فهرست مندرجات

مقالات

- یادداشت مختصری دربارهٔ رسالهٔ "جوابات" حاج دکتر نورعلی تابنده ۵
- سائنا رکنتیه "میرزای قمی" ۱۶
- نگاه به کتاب "مه آقا" محمدعلی کرمانشاهی ۴۴
- خانقاه آقو: قنبر: با نگاه جد آیت الله شهرام صحرانی ۵۸
- العظمی حاج شیخ محمدعلی انصاری ۷۵
- بحیرای راهب ۷۵
- بر اساس کتاب افسانهٔ بحیرای میسی ۷۵
- سیاوخش در تخت جمشید ۷۵
- هانری کربن ۷۵
- ترجمهٔ دکتر فریده رهنما ۷۵

تصحیح متون

- لایحه‌ای عرفانی دربارهٔ اوضاع اجتماعی و ۹۲
- تألیف: حاج شیخ عبداللہ ۹۲
- تصحیح: مهران رهبری ۹۲
- دینی دوران پس از مشروطیت ۹۲

معرفی و نقد کتاب

- تاریخ جامع تصوف محمد منتظری ۱۱۰
نایل گرین
- بُد العارف آیلاز ملکی ۱۲۵
تالیف بن سعین
- پژوهش در قصه موسی و خضر از قرآن و عرفان ۱۳۹

سازارش

- همایش رابطه صوفیه و علما در رزم‌های دکتر رضا تابنده ۱۴۴
ایرانی (پارسی) مآب
- همایش نقش عرفان در گسترش تشیع در ایران ۱۷۱

گفت‌وگو

- گفت‌وگو آیین درویشی نبود دکتر محمدهادی ۱۹۱
گفت‌وگو با دکتر شهرام بازوکی
- فهرست موضوعی مقالات عرفان ایران ۲۳۳
(از شماره ۲۱ الی ۴۰)

یادداشت مختصری دربارهٔ رسالهٔ "جوابات مسائل رُکنیه"^۱

تألیف میرزای قمی

حاج دکتر نورعلی تابنده

اخیراً رسالهٔ جوابات مسائل رُکنیه، نوشتهٔ مرحوم میرزا ابوالقاسم بن حسن گیلانی مشهور به میرزای قمی، مجدداً خواندم. این رساله سابقاً در انتهای چاپ دوجلدی سنگی کتاب جامع الشتات بی درج شده بود ولی چاپ دیگر آن را اخیراً دیدم.^۲ با خواندن این رساله نکاتی به ذهن رسید که شاید همگی ارتباط مستقیم با این رساله نداشته باشد ولی بهر تقدیر این رساله موجب شد که به آنها دوباره توجه پیدا کنم.

قبل از پرداختن به بررسی متن رساله، حکایت جالب توجهی را که در شرح زندگی میرزای قمی، نقل شده و در ابتدای رسالهٔ مذکور به آن اشاره‌ای نشده

۱. این مطلب در شهریور ۱۳۸۷ شمسی نگاشته شده است.

۲. مندرج در انتهای کتاب قمنامه، تألیف آقای سید حسین مدرّسی طباطبایی، انتشارات کتابخانهٔ عمومی آیت‌الله نجفی مرعشی، زیر نظر: سید محمود مرعشی، قم، ۱۳۶۴، صص ۳۷۹-۳۱۹.

است. ذکر می‌کنم. مرحوم میرزا محمد تنکابنی در کتاب *قصص العلما* می‌نویسد که میرزای قمی پس از مدتی تحصیل علوم دینی در عتبات عالیات به موطن خود به نام دره باغ از قرای چابلاق بازگشت و سپس در قریه دیگری به نام قلعه بابو از قرای چابلاق متوطن شد و در آنجا ملایی دهقان سکونت داشت. او یک روز به منظور تحقیر میرزای قمی، اهالی ده را جمع می‌کند و به آنها می‌گوید که از میرزا بخواهید که کلمه "مار" را بنویسد. آنها همین کار را می‌کنند و میرزا کلمه "مار" را می‌نویسد. سپس ملای مذکور شکل و صورت "مار" را می‌کشد و به مردم روستا می‌گوید: شما زردتان را بگویید که این مار را که من نوشته‌ام صحیح است یا آن مار را که میرزا نوشته است. و چون اهالی ده بی سواد بودند، نوشته ملای را ترجیح داده و تأیید می‌کنند.^۱ پیران نیز از این موضوع ناراحت شده و به اصفهان می‌روند و بالاخره در قم ساکن می‌شوند. ارای شخصیت بارز و سرشناسی می‌گردد.

اما در رساله مذکور، نظریاتی که مرحوم میرزای قمی راجع به مسائل عرفانی بیان کرده در مقایسه با نظریات شماری از علما، به خصوص برخی از علمای فعلی، نسبتاً دقیق‌تر و بعضی از مطالبش هم قابل استفاده‌تر می‌باشد. مثلاً در پاسخ سؤالاتی که راجع به مولوی و عطار و ابن عربی و بایزید و سایر عرفا و لعن آنان از میرزای قمی شده و در این رساله آمده است، برخلاف رویه برخی از علمای فعلی و سابق که بدون اینکه معنای صحیح کلام عرفا را بدانند و یا مثلاً بدون اینکه معنای اشعار مولوی را متوجه بشوند و یا حتی آن اشعار را خوانده باشند، بدون دلیل متقن، مولوی و سایر عرفا را بد دانسته و حتی لعن می‌کنند، میرزای قمی هم استدلال و بحث کرده است؛ البته این بدان معنا نیست که استدلال او صحیح هم

در خصوص فهم آثار عرفا به یاد دارم که مرحوم آیت الله حاج آقا رضا زنجانی، رحمه الله علیه، حکایتی را از مرحوم آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی یا از مرحوم آیت الله آسید ابوالحسن اصفهانی - که من الآن دقیقاً به یاد ندارم که حکایت مربوط به کدام یک از آنان بود ولی به نظر من حاج شیخ عبدالکریم حایری یزدی بود - نقل می کردند که شخصی از ایشان پرسیده بود: آیا اجازه دارم مثنوی مولوی را بخوانم یا نه؟ ایشان فرموده بود که اگر معنی اشعار مولوی را می فهمی، بخوان و اگر نمی فهمی، معاذ الله معاذ الله، نخوان. حال در رساله جوابات مسائل کتبه مرحوم میرزا ابوالقاسم قمی تقریباً همین گفته حاج شیخ عبدالکریم اکبر شریح داده ولی بالاخره در پایان نتیجه گرفته است که نخوان. نکته دیگر آنکه برای قمی، شخص سؤال کننده را به عنوان "المولی العالم الزکی الذکی مولانا علی المازندرانی الملقب بالرکن" ^۱ خطاب نموده و این القاب وقتی برای کسی به کار برد می شود دلالت بر آگاهی و علم طرف می کند، در صورتی که نوع و نحوه سؤالی که پرسیده است بیانگر آن است که چندان شخص مطلع و روشنی نبوده است.

مسئله دیگری که در این گونه سؤال و جواب ها ذهن من می رسد این است که آقایان فقها و علمای شریعت سه حدیث را بیشتر ملاک و مبنای اختیار ایشان در صدور فتوا راجع به امور شرعی می دانند. حدیث اول که در روافع مقبوله ای است مروی از عمر بن حنظله از حضرت امام صادق (ع) که امام در حکمت میان دو نفر از شیعیان می فرماید که: ينظران (الی) من کان منکم ممن قد روی حدیثنا و نظر فی حلالتنا

و حرامنا و عرف احکامنا فلیرضوا به حکماً...^۱ حدیث دوم توقیعی است که می‌گویند از ناحیه امام زمان (عج) صادر شده و عبارت است از: وَأَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا.^۲ و حدیث سوم: مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يَقْلُدُوهُ.^۳

امام‌مقلدین آقایان علما گاه به این مبنا توجهی نمی‌کنند و بعضاً خود آقایان علما نیز بعدها این مبنا را فراموش می‌کنند؛ کما اینکه در ابتدای همه رساله‌های عملیه به این مضمون نوشته شده که این رساله در مسائل اعتقادی نیست، چون در مسائل اعتقادی، یعنی اصول دین، تقلید روانیست بلکه باید خود شخص تفکر و تحقیق نماید، ولی مع یک برخی از علما در مسائل اعتقادی صریحاً نظر و فتوا می‌دهند. البته چون آقایان علما به مراجع، علی‌القاعده مسلمانان دانشمندی هستند، اگر کسی با آنان در مسائل اعتقادی مشورت کرد باید به عنوان مشورت پاسخ خودشان را بگویند، نه فتوای شخصی. بنابراین نظریاتی که در مسائل اعتقادی بیان می‌کنند صرفاً جنبه مشورتی دارد ولی اگر در ارائه نظر رعایت امانت را نکنند و مشورت‌کننده به سمت اشتباه سوق داده شود، این درواقع خیانت به امانت است. پس باید تصریح کنند که این نظر، نظر مشورتی من است و باید به مشورت‌کننده بگویند که تو باید درباره این نظر من تفکر کنی و خردت هم بررسی نمایی و به نتیجه بررسی.

بعضی از اخبار و روایات تاریخی نشان‌دهنده آن است که در زمان ائمه،

۱. الاصول من الکافی، کلینی، کتاب فضل العلم، باب اختلاف الحدیث، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۱، ص ۶۷.

۲. کمال‌الدین، شیخ صدوق، تصحیح علی‌اکبر غفاری، ج ۲، ص ۸۳، باب التوقیعات، حدیث ۴؛ در حوادث و پیشامدها به روایان حدیث ما رجوع کنید.

۳. این حدیث در تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، ذیل آیه ۷۸ سوره بقره آمده و شیخ انصاری در

عليهم السلام. برخی از شیعیان که نسبت به سایرین از مرتبه بالا در علمی برخوردار بودند با دستور و اجازه امام در برخی مسائل، پاسخ سؤالات اشخاصی را که از علم کمتری برخوردار بودند، می دادند. اما همان اشخاصی هم که دارای علم و اطلاع بیشتری بودند به خدمت امام می رسیدند و به اصطلاح "عرض اعتقاد" می کردند؛ یعنی فرضاً می گفتند که ما در خصوص این موضوع، نظرمان این است، آیا این نظر صحیح است یا خیر؟ لذا در هر مورد که نظرشان نادرست بود، امام (ع) تصحیح می فرمود. و چون فرمایش و دستور امام (ع) حجت قاطع است، عرض اعتقاد به معصومین (ع) صحیح بود و هرچه که می فرمودند حتی در مورد اعتقادات، حجت بود.

امام معصوم (ع) در تمام امور، اعم از امور اعتقادی و امور شریعتی، دارای اختیارات تام و در حقیقت دارای ولایت مطلقه است ولی آقایان مراجع چون فقط در امور شریعتی دارای اختیارات هستند، جانشین امام (ع) محسوب نمی شوند. اصولاً امام (ع)، بنابر اعتقاد اهل تشیع و عرفان، در دوران غیبت بنا به تفاوت احکام قالبی و قلبی دو نوع مرجعیت است. یکی مرجعیت شریعتی است و مربوط به احکام قالبی (ظاهری) می باشد و دیگری مرجعیت طریقتی که مربوط به احکام قلبی (باطنی) است. امام (ع) در مورد مرجع شریعت صفاتی را برای فقیه بیان فرموده — صائناً لنفسه حافظاً لِدینِهِ... — که هر کس دارای آن صفات باشد می تواند مرجع شریعت شود؛ لذا مراجع شریعت می توانند متعدد باشند، اما امام (ع) — به نظر بزرگان تصوف و عرفان — مرجع طریقت را با تعیین شخص، مشخص فرمود و به آن شخص این اختیار را داد که در طریقت برای خودش جانشین تعیین کند. اما چون برخی از آقایان مراجع شریعت در این قسمت درجه اختیار خود را به کسی که با آنان در امور اعتقادی یعنی اصول دین، مشورت

می‌کند اعلام نمی‌کنند، اگر اعتقاد غلطی در اثر گفتار بعضی از آقایان در ذهن مقلدین ایجاد شود گناه آن به گردن خود آن آقایان است و طبق آیه شریفه قرآن باید "وزر" خودشان و "وزر" کسانی را که گمراهشان کرده‌اند، به دوش بکشند: لِيُخَمِّلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَمِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزِرُونَ.^۱

آقایان مراجع در پاسخ به سؤالاتی که از آنان راجع به مثلاً صحت اعتقادات مولوی و عطار می‌شود، اولاً: همان‌طور که میرزای قمی در رساله جوابات مسائل دکنیه پاسخ داده که، اگر مقتضای تکلیف را بدانیم و دوری راه را در نظر بیاوریم و گرانی بار را بلند نکنیم، هرگز به فکر این و آن نمی‌افتیم و هرگز از جست و جوی معایب خود و سلب اجتهاد باطنیه خود فارغ نمی‌شویم که به دیگران بپردازیم.^۲ باید پاسخ دهند که بر شما چه ربطی دارد.

ثانیاً: به آنها بگویند که شما هر کس را که می‌خوانید و یا هر مطلبی را که می‌شنوید باید راجع به دلایلی که در ردّ یا قبول اعتقاداتی که ابراز کرده‌اند، خودتان بررسی نمایید که آیا آن عقاید و نظریات با تعالیم صحیح دینی و مذهبی قابل تطبیق است یا نه؟ سپس با تفکر و تحقیق آن عقاید را قبول یا رد کنید. و این کار در واقع پیروی از دستور العمل همه علمای شیعه است که نباید در اصول دین راجاز نمی‌دانند.

مرحوم میرزای قمی در این رساله می‌گوید: «و قدری که یقیناً کفایت می‌کند بحمد الله از اختیار متابعت ظاهر شریعت مقدسه در دست دارید، و صوفی و حکیم و کافر همگی متفق اند بر این که هر که به آن عمل کند هالک نیست.»^۳ و به دنباله

۱. سورة نحل، آیه ۲۵: تا همه بارگناهان خویش و بار گناه کسانی را که به نادانی گمراهشان کرده بودند، در روز قیامت بردارند. بدان که بار بدی برمی‌دارند.

۲. جوابات مسائل دکنیه، ص ۳۲۶.

این مطلب می‌گوید: «هرگاه ما را قوه و استعداد تمام کردن مقصد و تحقیق ظاهر و باطن نباشد به همین ظاهر اکتفا کنیم، به یقین هلاکی در او متصور نیست.»^۱ در واقع ایشان گفته‌اند که اگر به همین ظاهر اکتفا کنید کافی است. ولی این گفته ایشان، داستان محاجه آن مسیحی و مسلمان را به ذهن متبادر می‌سازد که شخصی مسیحی به یک نفر مسلمان گفت که شما هم عیسی را قبول دارید و هم محمد را، اما ما فقط عیسی را قبول داریم. و چون کسی که عیسی را قبول داشته باشد از نظر شما اعتقادش صحیح است ولی از نظر ما کسی که محمد را قبول داشته باشد ایمان در دست نیست، پس تو هم بیا مسیحی شو که قدر مشترک ماست.

مطلبی که از برابر ما و پاسخ‌های میرزای قمی در این رساله به سؤالات مذکور، استنباط می‌شود آن است که مشارالیه در خصوص اصل تصوف و عرفان چندان وارد بحث و تدقیق نشده بلکه فقط به بررسی عقاید مولوی و عطار و ابن عربی و بایزید پرداخته است. نتایجی که داشته که عقاید مذکور را از طریق مقایسه و تطبیق با احکام شرعی تحقیق ننموده؛ بلکه باره مولوی که اعتقادش به تشیع به‌طور صریح از اشعارش فهمیده می‌شود می‌گوید این اشعار دلیل تشیع او نیست؛ چنان‌که می‌نویسد: «این شعر را که گفته است که

آن زمان که عشق می‌پیمود درد
بوختن شافعی بویی نبرد

و این را شاهد تشیع شاعر گرفته‌اند. و آن هیچ دلیل ندارد، به سبب آنکه ابوحنیفه و شافعی از جمله فقها و علمای ظاهر بودند و صحن احباب ذوق بر علمای ظاهر مخصوص مذهبی دون مذهبی نیست، طعن از آن راه است نه از راه تشیع.»^۲

۱. همان، صص ۳۲۷-۳۲۸.

۲. همان، ص ۳۳۶.

در صورتی که اگر ماییت مذکور و بیت دیگری که مولوی می گوید:

ملت عشق از همه دین ها جداست عاشقان را مذهب و ملت خداست^۱
تو امان در نظر داشته باشیم و نیز توجه کنیم که در زمان مولوی مذاهب رسمی و
علنی، فقط چهار مذهب اهل تسنن بوده اند، درمی یابیم که مولوی اصولاً معتقد
است که چهار مذهب رسمی اهل تسنن بویی از عشق حقیقی نبرده اند. اما به نظر
می رسد دلیل اینکه مولوی در بیت اول تنها به ابوحنیفه و شافعی اشاره کرده. این
است که چنان در زمان مولوی، نزد برخی شایع شده بود که مولوی، حنفی است و
برخی دیگر نیز می گفتند که او شافعی است؛ لذا مولوی تعمداً این دو نفر را نام
برده است و برخلاف نظر میانه نامی نخواست است که آن دو مذهب دیگر را
مستثنی نماید.

البته به جز این دو بیت اشعار دیگری که به اندازه کافی در مثنوی و دیوان شمس
موجود است که دلالت صریحی بر تشیع مولوی دارد؛ مثلاً در آن داستان خدو
انداختن خصم (عمر بن عبدود) به حضرت علی (ع) که با مطلع:

از علی آموز اخلاص عمل شیر حتی را از منزه از دغل^۲
که در مثنوی آمده است، مولوی ایاتی را در مدح علی (ع) آورده که حتی
غلات شیعه هم کمتر چنین مطالبی را بیان کرده اند؛ چنان که می گوید:

او خدو انداخت در روی علی افتخار هر نبی و هر ولی^۳
و از آنجا که یکی از این انبیا، پیامبر (ص) می باشند، بنابراین می توان گفت
که مولوی، علی (ع) را افتخار همه انبیا و حتی پیامبر (ص) می دانسته است. و در
ایات بعدی این گونه ارادتمندانه در وصف علی (ع) سخن می گوید:

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، دفتر دوم، بیت ۱۷۷۲.

۲. دیوان، دفتر اول، بیت ۳۷۳۵.

راز بگشای علی مرتضی
ای علی که جمله عقل و دیده‌ای
چشم تو ادراک غیب آموخته
یا تو واگو آنچه عقلت یافتست
و سپس علی (ع) را ترازوی آحد خو معرفی کرده و می‌گوید:

تو ترازوی احد خو بوده‌ای
بل زبانه هر ترازو بوده‌ای^۱
که بیت، اخیر معنای همان عبارت مشهور حضرت علی (ع) است که می‌فرماید: «انا
قسم البتة، تارة». حال اگر این اشعار را حتی بر فرض محال یک سنی هم بگوید و
به آن معتقد باشد، ما آن سنی را هم به عنوان یک شیعه خالص قبول داریم.

اما مرحوم میرزای قمی در پایان این مبحث اظهار نظری منصفانه و با احتیاط
کرده و در واقع اظهار عجز از بیان نظر قطعی راجع به ابن عربی و مولوی نموده
است و می‌نویسد: «پس او [محمّد الدّین] و امثال او مثل ملای روم و غیره از
متشابهات علما هستند و از آنها سکت باید بود نه مدح و نه لعن»^۲

البتة این احتیاط شاید به دلیل تأیید مجالست میرزای قمی با عارفان بزرگی
مثل مرحوم حاج محمد جعفر کبودرآهنگی (مجدوب علیشاه) باشد؛ زیرا که آن
مرحوم از خواص شاگردان میرزای قمی بوده و حش از تحصیل علوم فقهی را
نزد ایشان گذرانده و در این اثناء مکرر اتفاق می‌افتاده که بعضی مسائل دوسه
روز میان طرفین گفتگو و مباحث علمی برقرار شده، مرحوم آقای
مجدوب علیشاه برخی از تعلیقات خود بر کتب طراز اول فقهی را، نظر ایشان

۱. همانجا، ۳۷۷۱.

۲. همانجا، بیت ۳۷۷۲.

۳. همانجا، بیت ۳۹۹۷.

۴. جوابات مسائل رکنیه، ص ۳۳۷.

می‌رسانیدند و مرحوم میرزای قمی آنها را تأیید و تحسین می‌کردند.

یکی از موارد این مذاکرات، بحث دربارهٔ مرحوم مقدّس اردبیلی و انتساب کتاب حدیقه الشیعه به ایشان بود. در این کتاب فصلی وجود دارد در ذکر مطاعن صوفیه - از جمله احادیثی منتسب به ائمه اطهار (ع) در ردّ تصوّف و برخی مشاهیر صوفیه که قبلاً در هیچ یک از منابع روایی معتبر شیعه نیامده بود - و به تأیید اکثر محققان منصف، مندرجات این فصل خلاف اعتقادات و مطالب دیگر آثار مرحوم مقدّس است، و به همین دلیل بر آنند که مؤلف اصلی کتاب و یا این فصل از حدیقه الشیعه، شخصی معاند با صوفیه است که با سوءاستفاده از حسن شهرت و محبوبیت مقدّس اردبیلی، این کتاب را به نام ایشان و به منظور مخالفت و تخریب وجهه معنوی تصوّف تألیف کرده است. مندرجات این فصل کتاب مجهول الهویه، منبع اصلی کتاب‌ها است که از آن زمان تا کنون بر ضدّ تصوّف نوشته شده است و حتّی هنوز به احادیث غیره شریع و بعضاً مجعول همین فصل کتاب، برخی از آقایان علما به عنوان مخدع امامان (ع) با تصوّف استناد می‌کنند.

در حدیقه الشیعه مطالبی در ردّ وحدت وجود آمده که خلاف مطالب مندرج بر حاشیه‌ای است که مرحوم مقدّس اردبیلی بر کتاب الهیات، شرح تجرید الکلام نوشته و در آن قائل به وحدت وجود می‌شود. این مسأله را مرحوم آقای مجذوب علیشاه به میرزای قمی متذکّر می‌شود.^۱

۱. مرحوم آقای مجذوب علیشاه به تفصیل در این باره می‌فرماید: «در اوقات تحصیل علوم شرعیه فرغیه در خدمت مولانا المحقّق المدقّق میرزا ابوالقاسم قمی، رحمه الله علیه، صحبتی مستوفی از مراتب فضیلت و دقّت و زهد و ورع محقّق اردبیلی مذکور شد. ضعیف عرض نمود که آن - رحمه الله - مایل و قائل به وحدت وجود است در حاشیه الهیات؛ جناب ایشان متکرّر این صحبت شدند. ضعیف، عرض نمود که: «حاشیه الهیات به نظر منور رسیده است؟» فرمودند: «بلی، در اوقاتی